بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 2 بهمن 1396.

خب در مورد روایت مسعده بن صدقه دیروز یک توضیحی دادم یک مقداری اجازه دهید توضیح را روشن تر کنم. ببینید در مورد این که این مثال هایی که در ذیل روایت های مسعده بن صدقه زده شده است از باب تطبیق یک قاعده بر مصادیق هست یا از بابت تنذیر هست در کلمات آقایان اختلاف دیدگاه وجود دارد که در کلام فشارکی هم که الآن می خوانیم به این مطلب اشاره شده است. بعضی ها تعبیر کرده اند که این روایت از باب تنذیر است. این بعضی ها گفته اند که تنذیر خلاف ظاهر است هیچ توضیح نداده اند به چه جهت تنذیر خلاف ظاهر است. از آن طرف عرض می کردیم که کلمه مثل هم با تطبیق می سازد هم با تنذیر می سازد با توجه به این که صدرش ظهور در یک قاعده دارد ذیلش ظهور در یک قاعده دیگر. این اقتضا می کند که از باب تنذیر باشد نه از باب تطبیق. ولی عمده نکته ای که در این بحث باید به آن توجه شود این است که تنذیر وجه می خواهد. نکته می خواهد و همین جوری که تنذیر نمی کنند. ما عرض کردیم اینجا دفع دخل مقدّر است. گاهی اوقات بعضی از قاعده ها هست یک سری اشکالات مقدّر است که مانع پذیرش روانی آن قاعده است. این تنذیر می کنند به یک مطلبی که برای خود اشخاص آشنا هست. فرض کنید می گوید لا ربا بین الوالد و ولده. ربا بین والد و ولد نیست. خب افراد می گویند که چه فرقی دارد بین والد و ولد باشد یا دیگران. می گوید ربا بین والد و ولد مثل این است که از یک جیب برداری به یک جیب دیگر بریزی. این تنذیر برای این است که آن استقرابی که ابتدائا این قانون وجود دارد این استقراب را برطرف کند. خیلی وقت ها این جور تنذیر هایی که می شود برای این است که زمینه پذیرش روانی یک قاعده را فراهم کند و این هم در واقع از این قسم است که می خواهد زمینه پذیرش روانی قاعده را فراهم کند. می گوید شما خودتان قاعده های مشابه را قبول کردید و اساس زندگی شما هم بر پایه این مشابهات است. اشکالی که اینجا هست این که شاید مخالف واقع باشد که در سایر موارد هم هست. و نکته ای که اینجا در دقت در روایت مسعده بن صدقه اقتضا می کند که اساسا نحوه تمثیلاتی که در این روایت هست با تنذیر می سازد نه با تطبیق. چون ببینید قاعده ای که اصاله

مثلا اصاله الحل موضوعش این است که یک چیزی هست که شک داریم مطابق واقع هست یا نیست. اگر این قاعده را بخواهیم بیان کنیم خود قاعده را و موضوعش را بیان کنیم باید بگوییم که جایی که شک دارید که یک شیئی مطابق واقع هست یا نیست این حلیت را جاری کنید. یا این جور باید تعبیر کنیم اگر بگوییم احتمال بدهید همین که احتمال می دهید که این شیء پاک باشد کافی است طاهر حلال باشد همین کافی است برای این که حکم به حلّیّتش کنیم. ولی نه اینکه بگویید اگر احتمال دهید حرام باشد. یا باید شک را در موضوع اخذ کنید یا احتمال الحلّیّه نه احتمال الحرمه. احتمال مخالفت با واقع را که نباید در موضوع اخذ کنید. این که در موضوع مثال ها احتمال مخالفت با واقع اخذ شده است خود این ظهور دارد که می خواهد دفع دخل مقدّر کند. دفع دخل مقدر کند و این خودش اگر می خواست تمثیل برای این قاعده بیاورد تطبیق آن قاعده را از باب تطبیق بود این جوری نباید بیان می کرد. علاوه بر این که این تطبیق در جایی هست که قاعده یک ابهامی داشته باشد در موضوعش. ابهام خاصی ندارد. خب هر شیئی که شک کردید حلال است یا حرام است خب لباس داریم خانه داریم هر چه هست ابهامی مگر دارد؟ چیز خاصی ابهام خاصی که ندارد که با تطبیق قاعده بر موارد بخواهیم ابهامات این را برطرف کنیم. این است که هم ذاتا اینجا تطبیق تناسب ندارد به دلیل عدم وجود ابهام در قاعده حل. هم لحن عبارت هایی که در آن تمثیل شده است که احتمال مخالف را موضوع قرار داده است. نه احتمال موافق یا شک را خود این اقتضا می کند که در مقام تنذیر هست و هیچ مشکلی اینجا نیست. خب این توضیح بیشتر عرایض جلسه قبل. اما عرض کردم ما به فرمایشات مرحوم آقا سید محمد فشارکی در الرسائل الفشارکیه می خواستیم در موردش صحبت کنیم. این است که ایشان می فرمایند که

و أمّا ما يتخيّل دلالته على المنع من قوله عليه السّلام: كلّ شي‌ء فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام منه بعينه. و قوله عليه السّلام: كل شي‌ء لك حلال حتى تعرف أنّه حرام بعينه

این دو تا روایت فلا دلاله فیه از منع تنجیز علم اجمالی.

أمّا الأوّل: فلأنّ قوله عليه السّلام: فيه حلال و حرام ظاهر في بيان منشأ الاشتباه، و المعنى عليه: أنّ كل شي‌ء يكون في نوعه قسمان، و صار ذلك الشي‌ء مشتبه الحكم من جهة الشك في أنّ هذا الفرد من أيّ فرد ذلك النوع، لعدم دليل عند المكلّف يميّز به النوع الحلال عن النوع الحرام، يكون ذلك الشي‌ء حلالا حتى تعرف حرمته بشخصه، و هذا صريح في حكم الشبهة البدوية، ضرورة أنّ الشك في كل طرف من أطراف الشبهة المحصورة لم ينشأ من العلم بانقسام نوعه، أو فعلية انقسامه الى النوعين، بل انّما نشأ من جهة اشتباه بعض الأشخاص الخارجية ببعض آخر.

و الحاصل: ان الخبر ظاهر في بيان الأصل في بعض مصاديق الشبهات البدوية، و هي التي نشأ الشك فيها من العلم بانقسام النوع الى قسمين، و من لا حظ صدر الخبر و جوابه عليه السّلام عن الراوي بقوله عليه السّلام سأخبرك عن الجبن و غيره، لا يبقى له شكّ في أنّ المقصود من الخبر: بيان حكم الشبهة البدوية.

خب این مطلبی که ایشان فرموده است. ایشان در بیانی که دارد چند نکته هست که باید یکی این که ایشان می گویند در این روایت فیه حلالٌ و حرام ظهور دارد در این که در مقام بیان منشأ اشتباه هست. من این را نفهمیدم که از کجای روایت همچین ظهوری در آمده است که در مقام بیان منشأ اشتباه است. ممکن است بگوییم در مقام بیان این که اصلا اصاله الحلّ حتی در مورد علم اجمالی هم جاری می شود. در مقام تعمیم اصاله الحل نسبت به اطراف علم اجمالی باشد.

سؤال:

پاسخ: ذکر حکم یک فرد خاص گاهی اوقات به خاطر این است که آن حکم به اصطلاح فرد خفیّ است. ما می گوییم اکرم العالم الفاسق. اکرم العالم الفاسق برای این است که احتمال دارد که اکرم العالم، عالم فاسق را نگیرد تخصیص به ذکر مید هیم به خاطر این که دفعا لتوهم انصراف العموم عن هذا الفرد. همین احتمالاتی که نمی دانم کم عقل در موارد علم اجمالی وجود دارد و یک علم کافی است و اینها همین احتمالات را شارع بخواهد دفع کند.

سؤال:

پاسخ: اگر نه من بحث می کنم که آیا این ظهورش در این هست یا نیست ولی

صبر کنید عرض کنم خدمت شما که بحث سر این است که ما یکی یکی اینها چندین مرحله در این بحث داریم که آیا واقعا ظهور دارد یا خیر. فرض کنید حالا اگر صریحا می گفت کلّ شیءٍ فیه حلالٌ اجمالا و حرامٌ اجمالا فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه اشکالی داشت؟ اشکالی که نداشت. این یک نکته ای را حاج آقا در بحث دلالت وصف بر مفهوم به نحو سالبه جزئیه اشاره می فرمودند، می فرمودند اگر وصف در مورد فرد خفی باشد حتی دال مفهوم سالبه جزئیه ندارد. چون در واقع اینجا در مقام دفع توهم عدم شمول حکم نسبت به این فرد است. به تعبیر دیگر در مقام دفع مانعیّت این وصف از شمول حکم است. می گوییم اکرم السید الفاسق. این در این و لا تقل لهما

حتی گاهی اوقات لا تقل لهما افٍّ در این مقام نیست که بگوید که بیشترش را نگو این در واقع می خواهد بگوید که این که یک شیئی اف شد خیلی مرتبه پایینی شد شما پایینی اش باعث نشود که خود را مجاز بدانید بگویید این که چیزی نیست. نه. تمام مرتب ایضاح تمام مراتب بی احترامی نسبت به پدر و مادر حتی کوچکترین موارد در این جور موارد با کلمه حتی با کلمه ولو می توانیم همین جمله را هم ادا کنیم. این ممکن است این جهت باشد بیان منشأ اشتباه نیست. دفع دخل توهّم عدم شمول است.

سؤال:

پاسخ: نه ممکن است روایات دیگر گفته باشد یا مسلم باشد قبح عقاب بلا بیان باشد. نمی دانم امثال این جور چیزها باشد و این مشکلی ندارد. این یک نکته که ایشان می گوید ظاهرٌ فی بیان منشأ اشتباه خیلی روشن نیست که ظاهر هست.

و المعنا علیه ان کل شیءٍ یکون فی نوعی قسمان

خب عیب ندارد. بعد ایشان می گوید صریح در حکم شبهه بدویه است. به جهت این که شک در اطراف شبهه محصوره از علم به انقسام نوع أو فعلیه انقسام الی النوعین نیست. بلکه انما نشأ من جهت اشتباه بعض الاشخاص خارجیه ببعض آخر. ببینید این جا اصلا ایشان این طوری معنا می کند می گوید کل شیءٍ یکون فی نوعه قسمان. اصلا تفسیری که می کند این جوری می کند می گوید کل شیءٍ یکون فی نوعه قسمان. این تفسیر به نظر می رسد که نادرست است و هیچ وجهی ندارد که اینجا ما در ضمیر استخدام قائل شویم. اولا ما می گوییم شیئ یعنی جبن. ولی همین جبن که یک عنوان عام است می گوییم این حلال است به اعتبار مصادیق مختلفی که این جبن دارد ما می توانیم این جبن را بگوییم که حلال است تا وقتی که علم به حرمتش پیدا کردیم. ببینید یک موقعی شما دست می گذارید روی تک تک افراد شیء را مصداقش هذا الجبن هذا الجبن هذا الجبن بگیرید. خب در این جبن که دو قسم ندارد. احتمال حلیت و احتمال حرمت است. در آن یکی جبن که این شکلی نیست. ما می گوییم این جور تفسیر نکنید. آن کلی جبن الجبن که یک مفهوم کلی است این کلی تا وقتی که علم نداشته باشید که این حلال است یک نکته را همب گویم که حکمی که روی مصادیق کلی می رود به نحو قضیه محمله به کلی نسبت داده می شود. به دلیل اتحاد کلی و فرد ما وقتی بعضی از افراد انسان عالم هستند می توانیم بگوییم که انسان عالم است. به نحو قضیه محمله تغییر می شود. ما می گوییم انسان تا وقتی که علم نداشته باشید که این انسان آدم بدی است باید او را خوب تلقی کنید. یعنی بحث حسن ظن به مثلا انسان

مسلمان باید فعلش را حمل به صحّت کنیم مگر ثابت شود که این فعلش

تمام افراد یک طبیعت محققات آن طبیعت هستند. بنابراین ما این جور می گوییم که جبن که یک مفهوم کلی است این جبن که اگر جبنی که در آن حلال و حرام وجود دارد یعنی بعضی افرادش حلال است و بعضی افرادش حرام است. حالا فرض کنید ما اگر فیه حلال و حرام را این جوری معنا کردیم که فیه افراد حلالی است که اجمالا می دانیم در این هست و افراد حرامی است که می دانیم حرام است حرام اجمالی معنا کردیم. خب معنای جمله این می شود که من علتی که شک می کنم که این جبن الآن حلال است به دلیل این که این کلی دو قسم دارد. اگر کلی دو قسم نداشت همه حلال بود خب شک نمی کردم. اگر همه اش حرام بود شک نمی کردم. الآن شک من در این که این حلیت دارد یا حرمت ندارد به دلیل این است که این کلی دو قسم دارد و این دو قسم چیز شده اند قید متمیّز شده اند. منشأ شک من همان علم اجمالی است نه چیز دیگر. این که می گویید صریح در حکم شبهه بدویه اصلا صریح نیست. کاملا با علم اجمالی هم سازگار است. ایشان در واقع کلّ شیءٍ را یکون فی نوعه گرفته است. می گوید هر شیئی که در نوعش دو قسم داشته باشد در نوعش قسم حلال داشته باشد یا قسم حرام داشته باشد این حلال است می گوید که خب بابا این که من علم اجمالی دارم که مثلا جبن این فرض کنید حالا در مورد إناء بگویم، إناء مردد بین این که اینا إناء زید إناء شرقی است یا غربی این چه ربطی دارد به این که آن إناء کلی دو قسم داشته باشد. ایشان بحث را شیء را به آن مصداق خارجی مصداقش را گرفته است.

سؤال:

پاسخ: نه اصلا نگرفتید استدلال ایشان چیست. استدلال ایشان این است که مراد از شیء تک تک افراد است نه مجموعه و نه کلی. استدلال اصلا این است می گوید شیء یعنی این ظرف. این استکان. می گوید این استکان اگر اطراف علم اجمالی باشد. این علم اجمالی ای که خاص به این استکان است و آن استکان این منشأ شک در این شده است که این نجس است یا نیست. این که کلی حلال و حرام داشته باشد ربطی به این اسکان دارد. این استکان خودش یک علم اجمالی خاص به خودش دارد. این که کلی استکان دو قسم داشته باشد دو قسم نداشته باشد چه ربطی به این استکان شخصی دارید. پاسخ مطلب این است که چرا دست می گذارید روی این استکان. آن استکان کلی اصلا مورد بحث روایت است. می گوید آن استکان کلی اگر در آن علم اجمالی وجود داشته باشد این علم اجمالی باعث نمی شود که شما حکم به نجاست این استکان کنید. تا وقتی که آن استکان علم اجمالی اش به علم تفصیلی تبدیل نشده است از استکان می توانید استفاده کنیدو در آن چای بنوشید!

و این بنابراین نسبت به آن کلی اگر دست بگذاریم خب منشأ شک ما در این که این کلی حلال است یا حرام است وجود علم اجمالی در کلی است. هیچ مشکلی هم نیست. ببینید و الحاصل ان الخبر ظاهر فی بیان الاصل فی بعض مصادیق شبهات البدویه و هی التی نشأ الشک فیها من العلم بانقسام النوع الی قسمین. در کل چیزهایش روی این تکیه می کند اصلا معنای روایت را اینگونه گرفته است. خود روایت ظاهرش این است که

بعد هم یک شاهدی می آورد می گوید که

من لا حظ صدر الخبر و جوابه عليه السّلام عن الراوي بقوله عليه السّلام سأخبرك عن الجبن

من نفهمیدم این جبن چه نکته ای وجود دارد در مورد جبنی که شبهه بدویه را می خواهد بیان کند. این می تواند چیز شود چون دیده است که پنیر مایه ها بعضی هایشان حرام است علم اجمالی حاصل شده است که پنیر هایی که در بازار هست بعضی هایش حلال است بعضی هایش حرام است. ولو به نحو شبهه به اصطلاح غیر محصوره. این می تواند اصلا منشأ شبهه این باشد که چون دیده است در بعضی از اماکن پنیرمایه حرام مصرف می کنند این پنیر مایه حرام منشأ شده است یک علم اجمالی برایش حاصل شده است. بنابراین هر فردی از پنیر را که دست می گذارد طرف آن علم اجمالی کبیر

اما بحث این است که به نظر می رسد که این روایت اگر کسی علم اجمالی معنا کند دلیلی بر این که بگوییم حتما این معنا مراد نیست نداریم. ولی عمده قضیه این است که ظهور در این معنا ندارد. این معنایی که ایشان مطرح می کند آن معنا محتمل است. یعنی کاملا فیه حلالٌ و حرام می تواند این باشد که

حالا نه به این تعبیری که ایشان می کند که می برد روی مصادیق خارجیه نه همان کلی را می گوییم. می گوییم این کلی که دو قسم دارد بعضی قسم هایش حلال است یعنی حلال تفصیلی بعضی قسم هایش حرام است یعنی حرام تفصیلی. اگر این حلال یعنی حتی آن قسم سوم ان قسم های سومی که مشکوک است که حلال است یا حرام است آنها هم حلال است. ناظر به قسم سومی باشد که نه از آن قسم حلال است نه از آن قسم حرام است. به طور طبیعی اگر می خواست فیه حلالٌ و حرامٌ را به آن عبارت تعبیر کند باید یک لفظی که از اجمال

فیه حلال و حرام اول یک نکته ای بگویم که روشن است که مراد حلیت و حرمت واقعی که نسبت به آن علم نداریم که نیست. چیزی که واقعا حلال است یا حرام است من هیچی اصلا خیال می کنم که همه اش حلال است یا خیال می کنم که همه اش حرام است به آن که نیست. فیه حلال و حرامٌ یعنی فیه حلال معلوم و حرام معلوم. این حلیت و حرمتی که معلوم عست اگر مراد از معلوم الحل و معلوم الحرمه بودن معلوم الحل و معلوم الحرمه اجمالی باشد یک لفظی که دالّ بر اجمال باشد در عبارت وجود داشته باشد. مثل همان که در عبارت مقنعه بود. و قم اقمضت فی مطالبها و لم یتمیّز لی الحلال عن الحرام. لم یتمیّز خب خودش می گوید که مشکل من این است که حرام از حلال متمیّز نیست. آن عیب ندارد که واژه عدم تمیّز را که اشاره به این است که علم اجمالی دارم و این علم اجمالی علم تفصیلی برای من حاصل نشده است. آن ها خوب است آن اقمضت فی مطالبها اصل این که علم دارم که فی الجمله حرامی در آن وجود دارد را دارد. لم یتمیّز لی الحلال و الحرام می گوید با وجودی که علم دارم ولی این علم به نحو علم تفصیلی نیست. این یعنی علم اجمالی. آن عبارت ناظر به علم اجمالی است خوب است ولی این که اینجا فیه حلالٌ و حرام ناظر به علم اجمالی باشد و این نیاز دارد که به یک لفظی که آن حیثیّت اجمالی بودن علم به حلال و علم به حرام را بیان کند ذکر شود. خب این این مطلب. اینها تمام این بحث هایی که مرحوم آقا سید محمد فشارکی کرده اند اینها همه مبتنی بر این است که ما بخواهیم از روایت بگوییم اصلا روایت در مورد علم اجمالی است. ما استدلالی که کردیم گفتیم اصلا روایت در مورد شبهات بدویه است اصلا. اصلا ما می گوییم فیه حلالٌ و حرام موردش اصلا شبهات بدویه است. ولی بحث ما به ذیل تمسک می کردیم. این روایت می گوید در شبهات بدویه تا علم تفصیلی به حرمت حاصل نکنید می توانید از آن شیء استفاده کنید. آن غایتی که اینجا وجود دارد غایت حلّیّت ظاهریه در شبهات بدویّه را علم تفصیلی به حرام قرار داده است و این یعنی علم اجمالی فایده ندارد. این بحثی که ایشان مطرح فرمودند جواب تقریب اول استدلال است. ما عرض کردیم دو تقریب بر استدلال می شود ذکر کرد یک تقریب این است که به فیه حلالٌ و حرامٌ تمسک کنیم و یک تقریب این است که به ذیل روایت تمسک کنیم. عمده استدلال به ذیل است نه به صدری که ایشان به ان می خواهند تمسک کنند. بنابراین این بیانی که ایشان دارند شاید بشود گفت که از آن

سؤال:

پاسخ: همان بیان شیخ دیگر توضیحش گذشت. حتی تعرف الحرام منه بعینه توضیح دادم که به چه بیانی اینجا طرف

اینها مراد از آن تعرفه یعنی حتی یحصل العلم التفصیلی بالحرام. با توضیحاتی که در جلسات قبل گذشت بنابراین این معنای این روایت این می شود که المشکوک بالشبهه البدویه حلالٌ ظاهرا حتی حصول العلم التفصیلی بالحرمه. خب این معنایش این است که علم اجمالی به حرمت در شبهات بدویه کافی نیست. همین را ما می خواهیم بگوییم. یعنی شبهه بدویه تبدیل به علم اجمالی هم شود فایده ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه نه اصلا احتمالش هم کار نداریم. اصلا ما میگوییم که نه اصلا مال شبهه بدویه. نه اشکال اولی که من می خواهم مطرح کنم به ایشان اصل بحث هایی که ایشان مطرح می کند ایشان می گوید که ظهور دارد در شبهات بدویه. من می گویم این بیانات شما ظهور در شبهات بدویه را درست نمی کند. احتمال دارد شبهه بدویه باشد احتمال دارد که شبهه بدویه نباشد.

خب ببینید همان مثلا جبن هر چیزی مثل جبنی که در آن حلال و حرام اجمالی وجود دارد این تا وقتی که علم تفصیلی به آن حاصل نشده است حلال است. یعنی آن معنایی که

فیه حلالٌ و حرام بگوییم مراد از فیه حلالٌ و حرامٌ حلال و حرام اجمالی است. عرض کردم این خلاف ظاهر است ما گفتیم که این ظاهرش این نیست. ولی اگر کسی بخواهد این معنا را بکند این بیانات ایشان پاسخش نیست. من قبول دارم که ظاهر کل شیء فیه حلال و حرام این است که ناظر به شبهات بدویه است و این یک نکته. اما ادامه بحث ایشان می گوید

اما الثانی قوله علیه السلام کل شیء لک حلال حتی تعرف انّه حرامٌ بعینه می گوید که به این هم نمی شود تمسک کرد. می گوید که محصل فرمایش ایشان این است که معرفت تفصیلی به حرام از باب مثال است. عرف از این القای خصوصیت می کند. من باب مثال است. کأنه این شکلی است. حالا من عبارتش را هم بخوانم میگوید که

و أمّا الثاني: فلأن معرفة شخص الحرام التي جعلت في الخبر غاية للحلّ، لا يكون غاية له على وجه يكون فيه خصوصيته، بل هو إحدى الغايات.

و الحاصل: قوله «حتى تعرف انه حرام»، بمنزلة حتى يقوم دليل يوجب حرمته عليك و هذه الغاية حاصلة في موارد الشبهة المحصورة، و يدلّ على ذلك تفريع قوله عليه السّلام: «فتدعه من قبل نفسك» على ذلك، فإنّه يظهر منه: أن كلّ ما يوجب

حصوله أن يترك الإنسان ما كان مشتبها حكمه، و يدعه من قبل نفسه يكون غاية لهذا الحلّ، و لا ريب أنّ ثبوت العلم الإجمالي بعد استقلال العقل بإيجابه الاحتياط كالعلم التفصيلي بالحرمة.

بعد وارد بحث مفصلی می شود که در جای خودش صحبت می کنیم.

اجازه دهید من اصلا در مورد اصل تقریب ایشان صحبت کنم. ایشان می گوید که ببینید در واقع حتی تعرف انّه حرامٌ را ایشان می گوید که مراد از تعرف انّه حرامٌ یعنی این که دلیلی بر حرمت وارد شود. این به معنای مطلق دلیل بر حرمت است. می گوید به چه دلیل می گوید که یک ذیلی دارد این ذیلی که این ذیل روایت می گوید که چرا ما می گوییم شما اگر معرفت حرام بریتان حاصل شود شما خود به خود این را کنار می گذارید. این من قبل نفسک یعنی آن چیزی که خودتان اگر بودید در نفس خودتان بود حجّیّـ داشت آن مقدار کافی است. همچنان که علم تفصیلی علمی است که منشأ تنجیز من قبل نفس المکلّف می شود علم اجمالی هم منشأ تنجیز من قبل نفس مکلّف میشود. ایشان این من قبل نفسک را چرا ایشان آورده است در روایت برای چه آورده است ایشان از این من قبل نفسک می خواهد استدلال کند روی این نکته تکیه دارد که من قبل نفسک به این معنا است. خب حالا وقت گذشته است

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد